

توضیحاتی

در باب يك سند از شاه سلیمان صفوی

در شمارهٔ پیمین مجله، عکس سندی با توضیح مختصر و مفیدی دربارهٔ آن از آقای منوچهر بختیار به چاپ رسیده بود که از پاره‌ئی جهات حائز اهمیت هائست.

این سند، قطع نظر از اینکه خود نمونه‌ئی از یکی از اقسام دیوانیات دورهٔ صفویست و برای شناخت بیشتر و بهتر اسناد دیوانی می‌تواند مفید فایده‌ئی باشد، برای تاریخ اجتماعی و اداری و عشایری ایران نیز مدرک معتبریست که در زمینه روابط عشایر با یکدیگر، تقسیمات ارضی و اداری ایران، مقررات و رسوم مالی و عرفی، اصطلاحات اقتصادی و اداری و بالاخره دربارهٔ تاریخ خوزستان اطلاعات و نکات جالب و مفیدی به دست می‌دهد که در سایر مدارک و مآخذ وجود ندارد. به این جهات لازم و بجاست که در باب این سند توضیحاتی گفته شود.

مشخصات سند

سند مورد بحث یکی از اقسام دیوانیات است به نام «پروانچه» که مخصوص دورهٔ صفوی بوده و کلیه مشخصات و ضوابط مخصوص به يك پروانچه مثل

نوع طغرا، تحمیدیه و یژ گیهای محتوای آن، در آن وجود دارد^۱ مضافاً اینکه در متن آن هم تصریحی در باب پروانچه بودن آن هست.^۲

در مورد مهر سند، آقای بختیار در توضیحات خود نوشته‌اند « در وسط متن، بالای فرمان، مهر دایره شکلی است که دورتادور آن نامهای میسارک دوازده امام و در وسط مهر، بنده شاه دین سلیمان است، نقش گردید و بنده در اینکه سلیمان است یا نام دیگری تردید دارم و خارخسار این شك را هم در دل احساس میکنم که شاید مهر حکام محلی باشد که در آن وقت در جنوب ایران اقتداری داشته‌اند زیرا تاریخ زیر فرمان باشاه سلیمان مغایرت زمانی دارد».

در باب انتساب این مهر به شاه سلیمان هیچ جای تردید نیست زیرا نظایر نقش آن را با همین سجع، باز هم روی اسناد دیگر می‌یابیم.^۳ و به این ترتیب ابهامی هم که در مورد تاریخ سند برای آقای بختیار روی داده است خود به خود برطرف میشود، به این معنی که تاریخ مزبور که رقم آحاد آن بعات کهنگی سند محو شده یکی از سالهای ۱۰۸۰ تا ۱۰۸۹ است و این سالها بادوران پادشاهی شاه سلیمان (از ۱۰۷۸ تا ۱۱۰۵) قمری تطبیق میکند.

● واما سجع مهر:

مضمون متن مهر همان است که آقای بختیار خوانده‌اند یعنی «بنده شاه دین سلیمان است» و مضمون حاشیه را که ایشان نخوانده‌اند چنین است:

۱- برای آگاهی از جزئیات مشخصات پروانچه‌ها به کتاب «مقدمه‌یی بر شناخت اسناد تاریخی» تألیف نکارنده از ص ۸۶ تا ۹۰ رجوع کنید.

۲- به پایان سند نگاه کنید که نوشته است «... چون پروانچه به مهر مهر آثار اشرف رسید اعتماد نمایند».

۳- ر. ک به ضمیمه مجله هور سال ۱۳۵۰ که مجموعه‌ئیست از چند سند موزه خلیفه گری ارامنه آذربایجان که به مناسبت جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی ایران به چاپ رسید (سند شماره ۴) و همچنین به مجموعه اسناد موزه گرجستان (چاپ روسیه) تألیف پوتوریدزه جلد دوم سند شماره ۱۵ نگاه کنید.

«اللهم صل على النبي والوصي والبتول والسطين والسجاد والباقر والصادق
والكاظم والرضا والتقى والنقى والزكى والمهدى»^۴

● مضمون «تحمیدیه» که در عکس به علت کهنگی سند خوانده نمی‌شود،
به طوریکه آقای بختیار خود نوشته‌اند «هو- الملك لله» بوده و به آب طلا
نوشته شده و این وضع نیز منطبق بر ضوابط تنظیم پروانچه‌ها است.^۵

● طغرای سندهم، یعنی عبارت «فرمان همیون شد» که در عکس به رنگ
سیاه دیده می‌شود^۶ علی‌الرسم بساید در اصل سند بسا مرکب سرخ نوشته
شده باشد.

موضوع سند :

مندرجات این سند حاکی از این است که در حدود سال صدور آن
(۱۰۸۰-۱۰۸۹) حکام بختیاری چراگاههای طایفه گندزلو واقع در ساحل
راست کارون را باوجود آنکه این رودخانه از قدیم حد بین طوایف
بختیاری و منطقه شوشتر بوده، جزو قلمرو خود دانسته و از طایفه گندزلو
ساکن شوشتر مطالبه عوارض و مالیاتهای «غلفه‌خوار» و «آبخوار» کرده‌اند و
این وضع موجب شده است که گندزلوها به شاه سلیمان شکایت کرده‌اند
و بر اثر شکایت آنها و تفحص در سوابق و مدارک دیوانی، معلوم شده است حکام
بختیاری حقی نسبت به ناحیه سکونت گندزلو ندارند.

اینک متن پروانچه را تا حدودی که امکان خواندن آن بوده است در
این جا نقل می‌کنیم و سپس به توضیح درباره نکات و مطالبی که در آن است
می‌پردازیم :

- ۴- ر. ک به مقاله نگارنده زیر عنوان «مهرهای نویافته پادشاهان ایران، در شماره
دوم سال هفتم مجله بررسی‌های تاریخی صفحه ۹۶ و ۹۷ . . .»
۵- ر. ک به مقدمه‌ی بر شناخت اسناد تاریخی ص ۸۸ . . .
۶- آقای بختیار در توضیحات خود ذکر می‌کند که مرکب طغرا نکرده‌اند .

متن پروانچه^۷

(۱) فرمان همایون شد آنکه چون جماعت گندز لوسکنه شوشتر بعرض رسانیدند که از زمانی که حکومت شوشتر بمحمد سلطان (۲) مرجوع بوده تازمان حکومت مرحوم واحوشی خان، رودخانه، حد میانه شوشتر وبختیاری بوده و آخور کلک که بجهت عبور بر رودخانه (۳) مزبوره بوده بجاکم شوشتر نسبت داشته و جماعت بختیاری در هیچ زمان در اینطرف رودخانه آبخوار و علفخوار ننموده اند و (۴) حکام بختیاری (هرگز از این جماعت بهیچوجه مطالبه نکرده)^۸ و چیزی ننگرفته اند و الحال حاکم و جماعت بختیاری بخلاف حکم و حساب آبخوار و (۵) علفخوار طلب مینمایند و از آب عبور نموده مزاحم احوال ایشان میشوند و استدعای حکم اشرف نمودند و از سرکار او ارجه فارس (۶) نوشته اند که مبلغ دو تومان و سه هزار و بانصد و هشتاد و پنج دینار تبریزی از بابت آخور کلک گدارشاه خراسان داخل تیولند آنچه مرحوم واحوشی خان حاکم سابق (۷) الکاء شوشتر و دزفول است و از سرکار او ارجه عراق و سرکار خاصه تصدیق نمودند که بعلت آبخوار و علفخوار مزبور چیزی ظاهر نمیشود که (۸) داخل تیول حاکم و ضبط ضابطان و الکاء بختیاری بوده باشد. بنابراین مقرر فرمودیم که حاکم و جماعت بختیاری موافق (۹) معمول قدیم و دستور استمرار عمل نموده بخلاف حکم و حساب و نهج معمول مدخل در وجوه مزبور ننمایند و بنوعی که مستمر و قانون (۱۰) بوده از آن قرار معمول و مرتب داشته تجاوز ننمایند درین باب قدغن دانسته، در عهده شناسند و چون پروانچه بمهر مهر آثار اشرف (۱۱) رسد اعتماد نمایند تحریراً فی شهر.

جمادی الاولی سنه ۱۰۸

۷- در رسم الخط این سند به هیچوجه تصحیح و تغییری داده نشده و اعداد میان دو هلالی شماره سطرهای سند است.

۸- عبارت بین دو قلاب به علت کهنگی سند در فتوکپی منعکس نشده است و آقای بختیار از روی اصل سند آنرا خوانده و در نامه خود نوشته اند.



پښتو ښوونځي
پرتال جامع علوم انساني



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرنال جامع علوم انسانی

توضیحات و حواشی

در سطر اول از «جماعت گندزولو سکنه شوشتر» ذکری شده است که محور اصلی پرواچه هستند .

تلفظ صحیح نام این قبیله که تیره‌ئی از ایل افشار هستند^۹ چنانکه خود اهالی تلفظ می‌کنند^{۱۰} و مرحوم کسروی هم که سالها «رئیس عدلیه» (رئیس دادگستری) شوشتر بوده و از نزدیک تحقیقاتی درباره این قبایل کرده است، در مقاله افشارها نوشته است: «گندوزولو به ضم گاف فارسی و سکون دوم و ضم سوم است» ولی اسکندر بیگ در عالم آرای عباسی و صنیع الدوله در مرآة البلدان آن را «گندرلو به فتح کاف و راه مهمله ضبط کرده اند»^{۱۲} و به گمان نزدیک به یقین اشتباه است و این اشتباه هم در هر دو متن ظاهراً باید ناشی از سهو کتاب باشد به ویژه که می‌دانیم صنیع الدوله مؤلف مرآة البلدان خود مدتها نیابت حکومت خوزستان را داشته^{۱۳} و این نواحی را دیده و تلفظ مصطلح و معمول را هم از زبان اهالی شنیده است .

۹- ر . ک به عالم آرای عباسی صفحات ۵۲۴ و ۵۲۵ چاپ امیر کبیر .

۱۰- بر اساس تحقیقات و اطلاعات نگارنده که از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵ در خوزستان بوده است .

۱۱- ر . ک به مجله آینده سال اول .

۱۲- عالم آرای عباسی صفحات ۵۲۴-۵۲۵ و مرآة البلدان جلد چهارم ذیل کلمه جانکی .

۱۳- ر . ک به منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۶۷ و در التیجان فی تاریخ بنی الاشکان جلد یکم صفحه ۲۲۸ .

بهر حال کندوزلوها یا افشارهای شوشتر قبیله‌ئی از ایل بزرگ افشار هستند که در سده پنجم به ایران آمده‌اند و قسمتی از آنها در کوه گیلویه و خوزستان سکونت گزیده‌اند. ۱۴ بنا بر این تاریخچه این قبیله را ضمن تحولات سوابق افشارهای کوه گیلویه و خوزستان باید بررسی کرد و به همین سبب ما هم سوابق کندوزلوها و افشارها را در این جا با هم بررسی خواهیم نمود.

افشارها

افشارها از قدیمترین طوایفی هستند که بعد از اسلام در خوزستان سکونت گزیده‌اند. اصل این طایفه از ترکمنهای دشت قبچاق است که در قرن پنجم هجری به ایران کوچ کرده‌اند و سند و مدرکی که درباره این موضوع در دست است تاریخ و صاف الحضرة است که می‌نویسد: «چون مدت سلطنت سلجوقیان سپری خواست شد و معشوقه بی وفای ملک از ایشان سیری نمود چند افواج ترا که چون امواج بحر زاخر از نواحی قبچاق منحدر شدند. یعقوب بن ابراهیم بن افراسیاب باقومی انبوه قصبه خوزستان را اختیار کردند و سنقور بن مودود سلغری در عرصه کوه گیلویه... خیام اقامت برافراشت.» ۱۵ از قرائن دیگر چنین برمی آید که افشارها ظاهراً بین سالهای ۵۱۰ و ۵۴۳ هجری به کوه گیلویه و خوزستان آمده‌اند زیرا در کتاب فارسنامه ابن بلخی که بین سالهای ۴۹۹ و ۵۱۰ تألیف شده ذکر از این قبیله نیست ولی در و صاف الحضرة در شرح وقایع سال ۵۴۳ از آمدن این طایفه صحبت شده است و می‌نویسد «سنقور بن مودود سلغری بر فارس مستولی شد و بر ملک شاه سلجوقی خروج کرد» و سپس اضافه میکنند «..... یعقوب ابن ابراهیم بن افراسیاب از

۱۴- ر. ک به تاریخ و صاف الحضرة جلد دوم ص ۱۴۹.

۱۵- تاریخ و صاف ج ۲ ص ۱۴۹.

خوزستان بارها لشکر کشید و میان او و اتابک سنقور محاربات رفت. عاقبت منهزم شد.^{۱۶}

مؤلف فارسنامه ناصری نیز در شرح وقایع سال ۵۴۳ هجری می نویسد: «سلفر، امیری از تراکمه است که در اوایل استیلای سلجوقیان از ترکستان به ایران آمده مشغول خدمت گزاری سلجوقیان گردید و فرزندان سلفر به نواحی فارس و کوه کیلویه و خوزستان خیم اقامت افراشتند^{۱۷}»

بنابراین، قدر مسلم این است که افشارها در اوایل سده ششم به فارس و خوزستان و کوه کیلویه آمده اند و در ۵۴۳ ه که ضعف دولت سلجوقی ظاهر شده بود، به داعیه حکمرانی قیام کرده اند. چنانکه هنگامیکه سلطان محمد پسر محمود سلجوقی در همدان بربرادر خود سلطان ملکشاه شورید و دست او را از سلطنت کوتاه کرد، سلطان ملکشاه هم به خوزستان گریخت (سال ۵۴۷ هجری) و در این گیرودار است که می بینیم یعقوب بن ارسلان افشاری معروف به شمله از ایل افشار نیز به هواخواهی سلطان ملکشاه با پسر او از همدان گریخت و در خوزستان پسر سلطان ملکشاه را به سلطنت برداشت و خود همه کاره خوزستان شد.^{۱۸}

یعقوب بن ارسلان تا سال ۵۷۰ قمری با قدرت تمام بر خوزستان و منطقه لرنشین لر کوچک حکومت می کرد و در این سال در جنگی که با اتابک ایلدگز کرد کشته شد و پس از او پسرش تا سال ۵۹۰ هجری در خوزستان حکمرانی داشت^{۱۹}. از این تاریخ به بعد، مدتها از افشارهای کوه کیلویه و

۱۶- همان کتاب همان صفحه .

۱۷- کتاب اول صفحه ۲۹ .

۱۸- تاریخ و صاف صفحه ۱۴۹ و فارسنامه ناصری کتاب اول ص ۳۰ و تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۴۲ چاپ دوم .

۱۹- فارسنامه ناصری کتاب اول ص ۳۱ .

خوزستان در تواریخ ایران ذکر نمی بینیم. ۲۰

متعاقب این احوال سلسله صفویه روی کار آمد و شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۴ قمری به خوزستان تسلط یافت و از همین زمانهاست که باز اسم ایل افشار، در تواریخ دیده میشود و حکامی از میان ایشان برخاسته اند.

کسروی در مقاله ئی که راجع به ایل افشار نوشته است در مورد این افشارها مردد است که آیا از همان افشارهای قرن ششم اند یا قومی دیگر که بعدها به خوزستان آمدند. وی می نویسد: «طوایف افشار که در روزگار صفویان در خوزستان با فراوانی و انبوهی پیدا و نمایان میشوند آیا از نسل آن افشارهایی بوده اند که در آغاز قرن ششم هجری همراه یعقوب بن ارسلان از دشت قبیجان آمدند؟ یا اگر چنان بود برای چه در مدت پنج قرن نامی از ایشان در حوادث خوزستان برده نمیشود؟ یا اگر از آن طوایف نبوده اند از کجا و کی بخوزستان در آمده بودند و آن طوایف پیشین از خوزستان بکجا رفته و چه شده اند؟ نگارنده تا آنجا که جستجو کرده ام دلیل و قرینه ئی [را برای قطع یکطرف مسئله پیدا کردن نتوانسته ام] ۲۱، و این تردید هم، کاملاً به جاست چه در عین حال که نمی توانیم این هر دو قوم را یکی ندانیم، نمی دانیم قوم اخیر از کجا و کی به خوزستان راه یافته اند مگر این که معتقد شویم

۲۰- کسروی درباره سوابق بعد از این تاریخ ایل مزبور می نویسد: «خوزستان از آن تاریخ (منظور اوائل قرن ششم هجریست) در دست شاهزادگان و امرای سلجوقی بود و چندی بعد به تصرف خلیفه بغداد درآمد و از آن پس خوارزمشاهیان و مغولان و اتابکان لرستان و شاه اسحق انجو و مظفریان فارس و امیر تیمور گورکانی و آل مشعش یکی از پس دیگری بآن ولایت دست یافته و مدتی کم و بیش حکمرانی کردند. در تاریخ و سرگذشت هیچکدام از این خاندانها نامی از طوایف افشار در خوزستان برده نمیشود و تا آنجا که نگارنده جستجو و کاوش نتوانسته ام با هیچگونه قرینه و دلیلی نتوان دانست که آن مردم را در آن سرزمین حال چه شد و کار بکجا رسید.» (مجله آینده سال اول مقاله افشارها ص ۲۴۳).

۲۱- مجله آینده سال اول مقاله افشارها.

تحوالات بسیار و عظیمی که در مدت این پنج قرن فاصله، در ایران روی داده است مجالی برای روی کار آمدن و رشد قومی و اجتماعی این ایل باقی نگذاشته است همچنان که از دیگر قبائل و طوایف خوزستان هم در این ادوار خبری نداریم. ولی کسروی در کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان ضمن شرح وقایع بخش خوزستان جائی که از افشارها صحبت می کند طوری زمینه بیان را گذارده است که استنباط می شود وی بعدها معتقد شده افشارهای زمان صفوی غیر از افشارهای زمان سلاجقه بوده اند و آنها را پادشاهان صفوی به خوزستان و کوه گیلویه کوچ داده اند و عین عبارات کسروی چنین است: «چون شیوه صفویان بود که هر ایلی را در یک ولایتی نشیمن داده و اختیار حکمرانی آنجا را نیز بآن ایل میسپاردند اختیار کوه گیلویه و خوزستان نیز بدست افشاریان بود.»^{۲۲}

بهر حال در زمان صفویه در تاریخ خوزستان مکرر به نام افشارها و کسانی از این ایل بر می خوریم که در امور خوزستان منشاء اثراتی بوده اند^{۲۳}، گاه از دولت مرکزی تبعیت و فرمانبرداری داشتند و گاه به خود سری می پرداختند. و به طوریکه از تواریخ این عصر بر می آید در این زمانها هم افشارها بدو دسته افشارهای خوزستان و افشارهای کوه گیلویه تقسیم میشده اند. و افشارهای خوزستان در مناطق دزفول و شوشتر و دورق و جراحی سکونت داشته اند و منطقه مسکونی آنها به ناحیه افشارهای کوه گیلویه که بهمپهان و رامهرمز و جانکی و هندیبجان را هم شامل می بود می پیوسته است.

۲۲- ص ۴۲ تاریخ پانصد ساله خوزستان و تاریخ مشعشیمان صفحات ۴۱ و ۵۴ و عالم آرای عباسی می نویسد: «... مهمات کوه گیلویه و خوزستان در تصرف امراء افشار بوده (ص ۵۰۰)».

۲۳- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی صفحات ۵۰۰ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و مقاله افشارها به قلم کسروی.

ما در این مقاله به افشارهای کوه کیلویه و سوابق آنها با آنکه در تواریخ اطلاعاتی بسیار درباره آنها میتوان یافت، کاری نداریم چه اولاً بحث در اطراف سوابق آنها مربوط به مبحث ما نمی‌باشد. ثانیاً امروزه درسراسر کوه کیلویه از ایل افشار خبری نیست و اگر هم از اعقاب آنها معدودی باشند، در میان دیگر طوایف و قبایل پراکنده و متفرق شده‌اند. بنابراین فقط به شرح افشارهای خوزستان می‌پردازیم که دودسته از آنها را در دو نقطه از خوزستان مجتمع می‌توان یافت.

کتابخانه

مقارن زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی، حکومت بخش شرقی خوزستان یعنی ناحیه شوشتر و دزفول بدست خاندان رعناشی بود و این خاندان رفته رفته که قدرتی در قلمرو حکومتی خود به هم زدند، به خود-سری پرداختند و کار این خود سربها به جایی کشید که شاه اسماعیل قشونی به سرکوبی آنها روانه خوزستان نمود. اما از این اردو کشی چون مصادف با مرگ شاه اسماعیل شد (دوشنبه ۱۹ رجب سال ۹۳۰ قمری) نتیجه‌ئی به دست نیامد و خود سربهای حکام رعناشی تا سال ۹۴۸ دنباله یافت. در این سال شاه طهماسب قشونی به سرکوبی آنها کشید و علاءالدین رعناشی به بغداد فرار کرد و شاه طهماسب حکومت و اختیار بخش شرقی خوزستان را به افشارها واگذار نمود از این تاریخ است که افشارها بازروی کار می‌آیند و اسمشان مجدداً در تواریخ مربوط به خوزستان دیده میشود. ۲۴

شاه طهماسب در ۱۵ صفر ۹۸۴ هجری در گذشت و پسرش اسماعیل میرزا بنام شاه اسماعیل دوم بجای او به تخت سلطنت نشست ولی این پادشاه هم دیری نماند و در شب یکشنبه ۱۳ رمضان ۹۸۵ فوت شد و چون مرگ او ناگهانی و بی‌عارضه مرضی بود، بسیاری مرگ او را باور نکردند و بر سر این مسأله گفتگوها برخاست و درویشی در کوه کیلویه خود را اسماعیل-

میرزا خواند وعده‌ئی را دورخود جمع کرد و به دنبال این دعوی، فتنه‌ها و شرارت‌ها برپا ساخت. ۲۵

کسروی در کتاب مشعشیمان می‌نویسد: «اگر با فشاری ایل افشار نبود شاید کسی از دربار به اندیشه این درویش شاه نما نمی‌افتاد. ولی افشاریان چون دوتن از پیشروان خود را با گروهی از جوانان ازدست داده بودند این بود که آرام ننشسته فشار بدربار شاه می‌آوردند... ۲۶»

بالاخره به غائله اسماعیل میرزای دروغی به پافشاری و کوشش افشارها خاتمه داده شد.

کتابخانه ...
کتابخانه
 ...
کتابخانه

مقارن این احوال اوضاع مرکزی ایران به سبب ضعف و بی‌لیاقتی سلطان-محمد خدا بنده که به جای شاه اسماعیل دوم سلطنت می‌کرد بسیار آشفته شده بود و غالب طوایف ایران و از آن جمله طوایف خوزستان سر به طقیان و خود سری برداشته بودند و افشارها هم یکی از همان قبائل بودند که خود سری می‌کردند و دنباله این خود سریها تا سال ۱۰۰۳ قمری که شاه عباس سپاهی برای اعاده نظم و آرامش خوزستان فرستاد، کشیده شد.

در این تاریخ افشارها در دورق و سواحل خلیج فارس هم سکونت داشتند ولی در این سال سید مبارک مشعشی که والی بخش غربی و جنوبی خوزستان بود، افشارها را از دورق بیرون کرده آنجا را به دست پدرش سید مطلب سپرد. ۲۷

شاه عباس در سال ۱۰۰۳ سپاهی به فرماندهی مراد بیگ جلو دار باشی

۲۵- ر. ک به عالم‌آرای عباسی ص ۲۷۲-۲۷۳ و تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۳۸-۳۹.

۲۶- ص ۳۹ تاریخ پانصد ساله خوزستان و ص ۵۰ مشعشیمان که بخش نضت کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان است و یک بار به طور جداگانه چاپ شده است.

۲۷- تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۴۱.

به خوزستان روانه کرد تا افشارها را گوشمالی دهد و او شاهوردیخان افشار را که در شوشتر حکومت میکرد دستگیر و مقتول نمود ولی افشارها او را در قلعه سلاسل شوشتر محاصره کردند.

چون کار این جنگ سخت شد، شاه عباس سپاه دیگری بفرماندهی فرهاد خان رکن الدوله در معیت حاتم بیگ اعتمادالدوله وزیر اعظم خود بخوزستان فرستاد و این عده بی زرد و خورد دزفول و شوشتر را تصرف کردند و به فتنه افشارها خاتمه دادند. ۲۸

دو سال بعد یعنی در سال ۱۰۰۵ قمری بساز افشارهای کوه گیلویه و خوزستان که مؤلف عالم آرای عباسی دوتیره ارشلو و گندوزلو را از آن میان به تصریح نام می برد نسبت به امیرخان افشار حاکم آن ولایت که از طرف دربار شاه به حکومت افشارها انتخاب شده بود، یاغی شدند و ابوالفتح بیگ نواده خلیل خان افشار را که ۲۹ او نیز از سران ایل بود، به ریاست برداشتند. مهدیقلی خان شاملو که از سال ۱۰۰۳، بعد از سرکوبی افشارها، حکومت شوشتر داشت، به دفع آنها برخاست و ایشان را در میان شوشتر و رامهرمز شکست سختی داد و افشارها از سید مبارک مشعشی کمک خواستند و سید مبارک هم به کمک آنها، مهدیقلی خان را در یکی از قلعه های نزدیک رامهرمز محاصره نمود و مهدیقلی خان که تاب مقاومت نیاورد تسلیم و راضی به مصالحه شد.

شاه عباس چون از اوضاع و ضعف مهدیقلی خان مسبوق گشت الله وردی-خان حاکم فارس را مأمور خاموش کردن آن غائله نمود و افشارها در این

۲۸- عالم آرای عباسی ص ۵۰۰-۵۰۳.

۲۹- خلیل خان از سران افشار بود و از طرف دربار صفوی سالها حکومت کوه گیلویه را داشت تا اینکه عاقبت در غائله اسماعیل میرزای دروغی بدست طرفداران اسماعیل میرزا کشته شد. مؤلف فارسنامه این واقعه را بسال ۱۰۰۴ ضبط کرده است.

معرکه مغلوب شدند^{۳۰} وعده‌ئی از سران آنها دستگیر و مقتول گردیدند و مؤلف عالم‌آرا در این مورد می‌نویسد: «بیدولتان بدبخت و سرکشان افشار و الوار آنچنان گوشمالی یافتند که بعد از آن، خیال فساد پیرامون خاطر ایشان نگشت. ۳۱»

از سوانح بعد از این تاریخ افشارها، دیگر اطلاعات چندانی در دست نیست. اگرچه در تواریخ غالباً به نام اشخاصی از طایفه افشار برمی‌خوریم که اکثراً عامل مؤثری در امور فارس و کوه گیلویه بوده‌اند اما چون نمی‌دانیم که آیا این اشخاص از افشارهائی هستند که ساکن خوزستان بوده‌اند و یا از افشارهای دیگر نقاط ایرانند، ذکرى از آنها نمی‌کنیم.

سلسله صفوی بالاخره با شورش افغانها منقرض گردید (۱۱۳۵ق). چند صباحی هم افغانها بر ایران حکمرانی کردند تا عاقبت نادرشاه بساط قدرت و حکمرانی ایشان را برانداخت و سلسله افشاریه را تشکیل داد.

با آنکه نادرهم خود از نژاد افشار بوده است ممه‌ذا نمی‌دانیم در طی دوران سلطنت او، ایل افشار خوزستان و کوه گیلویه چگونه روزگار می‌گذرانیده‌اند. همینقدر می‌دانیم که در این ایام هنوز افشارها در حدود دورق و هنديجان و شوشتر سکونت داشته‌اند. ولی به‌طوریکه از مطالعه تاریخ خوزستان برمی‌آید، بعد از قتل نادرشاه، رفته‌رفته نواحی دورق و هنديجان از دست افشارها خارج گردید^{۳۲} و جز اندکی از آنها که در هنديجان و شوشتر باقی ماندند بقیه در نقاط دیگر ایران پراکنده و متفرق شدند

۳۰- صفحه ۵۲۴ عالم‌آرای عباسی.

۳۱- همان کتاب ص ۵۲۵.

۳۲- آرنولد ویلسون: خلیج فارس ترجمه فارسی به وسیله محمد سعیدی چاپ اول

ص ۱۵۵ و کسروی: تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۱۰۵.

چنانکه بارون دو بود^{۳۳} مأمور سیاسی روسیه که در سال ۷-۱۲۵۶ قمری (۱۸۴۰) به خوزستان سفر کرده در مورد این طایفه نوشته است :

«افشارها چون ازدورق بیرون رانده شدند گروهی از آنها در کنگاور و اسدآباد نشیمن گرفتند و گروهی به ارومی آذربایجان رفتند و برخی هم در نزدیکی شوشتر و دزفول جایگزین شدند^{۳۴}» .

و اما امروز، افشارهای خوزستان در دو ناحیه بدون هیچ رابطه‌ی سکونت دارند و این دو ناحیه یکی شوشتر و دیگری هندیجان است.^{۳۵}

افشارهای شوشتر همان جماعت کندوزلوی مورد بحث در سنداند که درباره نام آنها گفتگوشد. این جماعت پس از ضعیف شدن ایل افشار و کوتاه شدن دستشان از حکومت و قدوت، رفته رفته بساط سکونت و زندگی خود را از نواحی سابق برچیده و خویش را به حوالی شوشتر کشیدند و نواحی مزبور را به طوایف دیگر وا گذاشتند و به طوریکه از مندرجات مرآة البلدان برمی آید قسمتی از این قبیله تا حدود سال ۱۲۷۶^{۳۶} هم در منطقه جانکی سکونت

33- Baron de Bode

۳۴- نقل از مقاله افشارهای کسروی در مجله آینده ص ۲۴۶ .

۳۵- کسروی در مقاله افشارها نوشته است «تنها طایفه (ئی) از افشار که تا کنون در خوزستان بازمانده طایفه کندوزلو است و در شهر شوشتر و نزدیکی های آن نشیمن دارند» (مجله آینده سال اول ص ۲۴۶) و حال آنکه امروز در حدود چهل خانوار از افشارها در آن ناحیه میان بهبهان و هندیجان می یابیم که در سه قریه آن ناحیه سکونت دارند و بارون دو بود نیز در سفرنامه خود ضمن طوایف و قبائل حدود بهبهان از این عده نام میبرد . (سیاحت نامه بارون دو بود ص ۲۸۵ - ج اول) اما نمیدانیم که آنها از چه قبیله و تیره افشار هستند . این دسته از افشارها ساکن قریه چهل منی و خره علیا و سفلی می باشند که بیشتر بنام «صفائی» و «صفائی ها» نامیده می شوند. و این نام به این سبب است که شخصی به نام صفائی پیش از سال ۱۳۲۰ خورشیدی دهات مزبور را خرید و دهکده‌ی نئی نیز به نام صفائی ایجاد کرده بود و نام او رفته رفته بر افشارهای ساکن آنجا نیز اطلاق و تعمیم یافته است.

۳۶- این سال، تاریخی است که صنایع الدوله در خوزستان نیابت حکومت داشته و اطلاعات مربوط به جانکی را که در مرآة البلدان نوشته در این سال جمع آوری نموده است .

داشته‌اند و صنیع الدوله در این مورد نوشته‌است: «طایفه [گندوزلو] که از طوایف شوشتر است، پیش از این در جانکی سه هزار خانواده بوده‌اند ولی حال ششصد خانوار از آنها باقیست و مابقی متفرق شده‌اند»^{۳۷}. ولی نباید از نظر دور داشت که مراد صنیع الدوله از لفظ جانکی در اینجا، منطقه‌ئی نیست که امروز در تقسیمات ارضی و طایفه‌ئی خوزستان، جانکی گفته می‌شود. زیرا در آن ایام خاک جانکی شامل اراضی مکنون و حدود مسجد سلیمان نیز می‌شده که مجاور با اراضی امروزی افشارها می‌باشد و این رسم تا سال ۱۳۱۶ شمسی هم معمول بود که مکنون و حدود مسجد سلیمان را سرجمع جانکی محسوب می‌داشتند.

رفته رفته گندوزلوها حدود مکنون را هم ترك گفته در شوشتر و دهات اطراف آن متمرکز شدند. ولی سکونت گندوزلوها در شوشتر نیز با فراغ بال و راحت خیال نگذشت چه باستناد کتابچه سرشماری خوزستان که در سال ۱۲۸۶ قمری تهیه شده^{۳۸}: «از هشت سال به تواتر و توالی، محصول زرع آن طایفه را آفت ملخ ضرر بسیار رسانیده و پریشانی به احوال رعایای آنملك وارد شده. قدری از مخلوق ایشان بجهت عدم استطاعت ادای مالیات سنواتی، ترك مسکن مألوف کرده‌اند»^{۳۹}.

بعد از این تاریخ، دیگر از تحولات و سوانح قبیله گندوزلو اطلاعی نداریم فقط می‌دانیم در سال ۱۲۸۶ به موجب کتابچه سرشماری که در فوق بدان

۳۷- جلد چهارم مرآةالبلدان ذیل کلمه جانکی.

۳۸- درباره چگونگی این کتابچه به تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۱۴۶-۱۴۷ رجوع کنید و به این نکته باید توجه داشت که در چاپ دوم کتاب تاریخ پانصد ساله، تاریخ سرشماری مزبور سال ۱۲۷۶ قمری چاپ شده و اشتباه است زیرا بهرام میرزا معزالدوله که این سرشماری در زمان او صورت گرفته از سال ۱۲۸۵ به حکمرانی خوزستان منصوب شده بود (ر. ک به منتظم فاسری ج ۳ ص ۳۰۹)

۳۹- نقل از مقاله کسروی در باره افشارها در مجله آینده.

اشاره شد از این طایفه که در اصل دوازده طایفه بوده‌اند سه طایفه بکلسی ناپود شده و نه طایفه باقی بوده است و کتابچه مزبور مجموع آنها را ۵۲۱ نفر یا ۱۴۰ خانوار ضبط کرده است. و اما از نه طایفه که اسم برده است، امروز هشت طایفه بیشتر نمانده و از تیره نهم به اسم «حرکات کلهی» (؟) هم مطلقاً اطلاعی نداریم و حتی تلفظ صحیح آنرا نیز نمی‌دانیم.

تقسیمات امروزی گندوزلوها

گندوزلوها امروز در محله بلیتی ۴۰ شوشتر و هفت قریه اطراف آن سکونت دارند و جمعاً یکصد و شصت خانوار و مرکب از هشت تیره‌اند. ۴۱

- | | |
|----------------|---|
| ۱- میرجانی | شامل ۳۰ خانوار |
| ۲- خلیج | شامل ۳۰ خانوار |
| ۳- ارشلو | شامل ۲۵ خانوار. در محل به این تیره آل شالو میگویند ولی درست آن ارشلوست و این تیره از بازماندگان قبیله ارشلو هستند که در عالم آرای عباسی به دفعات از آن نام برده شده است. ۴۲ |
| ۴- عالی کلو | شامل ۲۵ خانوار |
| ۵- فیلی | شامل ۲۰ خانوار |
| ۶- ساربان | شامل ۱۲ خانوار |
| ۷- چم کناری ۴۳ | شامل ۱۰ خانوار |
| ۸- احقانلو | شامل ۸ خانوار |

۴۰ - بلیتی یا بلیده به ضم باء و کسر لام، کوچک شده کلمه بلده و نام محله نیست در شوشتر.
 ۴۱ - آگاهی‌هایی که درباره وضع کنونی افشارها و گندوزلوها در این مقاله درج شده مبتنی بر تحقیقات و اطلاعات نگارنده مقاله می‌باشد که از سال ۱۳۲۲ الی ۱۳۲۵ شمسی در خوزستان بوده است.

۴۲ - ر. ک به عالم آرای عباسی - صفحات ۱۳۵، ۳۲۰، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۰، ۴۰۹

۴۳ - بضم کاف

بقیه توضیحات :

سپهسالار: محمد سلطان، این شخص بطوریکه از فحوای سند برمی آید، مدتی حکومت شوشتر را داشته و پیش از واحوشی خان حکومت کرده است. اما باین نام کسی را که حکومت شوشتر داشته است نمی شناسیم و در تذکره شوشتر هم که نام حکام شوشتر را برده است از این شخص نامی نیست. تنها حاجی محمد نامی را از خاندان رعناشی دزفول می شناسیم که با برادر خود شیخ - محمد هنگامیکه شاه اسماعیل صفوی به جانب بغداد لشکر می کشید بخدمت او درآمدند و وی را به سر کوبی مشعشعیان ۴۴ که در حویزه بساط خود - مختاری برپا ساخته بودند تشویق و تحریک کرده اند. ۴۵

پس از فتح حویزه و رفع غائله مشعشعیان، شاه اسماعیل حکومت دزفول را به شیخ محمد و حکومت شوشتر را به حاجی محمد داد اما دوران حکومت حاجی محمد ظاهراً چندان به طول نیانجامید زیرا به دست برادرزاده اش خلیل میرزا بقتل رسید و حکومت شوشتر بدست او افتاد. ۴۶ بهر حال احتمال می رود محمد سلطان مذکور در سند همین حاجی محمد رعناشی باشد که به رسم و روش دربار صفوی او را محمد سلطان نامیده اند و در این صورت چون شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ هجری به خوزستان رفته است، آغاز حکمرانی محمد سلطان هم از همین تاریخ تا یکی از سالهای بین ۹۲۰ و ۹۳۰ بوده است زیرا می دانیم در سال ۹۳۰ خلیل که حکمرانی دزفول و شوشتر را داشته در این سال سر به طغیان برداشته بود و شاه اسماعیل حاکمان کوه گیلویه و والی مشعشعی را به سر کوبی او فرستاد. ۴۷

۴۴ - برای آگاهی از احوال مشعشعیان به تاریخ پانصدساله خوزستان تألیف کسروی و به رساله مشعشعیان که بخشی از همان کتاب تاریخ پانصدساله است و کسروی آنرا با تجدید نظر کلی مجدداً و جداگانه به چاپ رسانید رجوع کنید .

۴۵ - تاریخ پانصدساله خوزستان ص ۲۸ و ص ۳۵ و مشعشعیان ص ۳۹ و ۴۶

۴۶ - مشعشعیان ص ۴۶ و تاریخ پانصدساله ص ۳۵

۴۷ - مشعشعیان ص ۴۶

● سطر دوم: حکومت مرحوم واحوشی خان -

این شخص همان واخشتو سلطان، غلام خاصه در زمان سلطنت شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ هـ ق) است که در ربیع الاول ۱۰۴۲ به حکومت شوشتر مأمور شد و پس از سی و هفت سال در سال ۱۰۷۸ در گذشت. ۴۸ مؤلف تذکره شوشتر درباره او می‌نویسد مردی کاردان و نیکو رفتاری بود و در آبادانی شوشتر بسیار می‌کوشید و چون مرد پسرش فتحعلی خان به حکومت شوشتر رسید.

با آگاهی بر مدت حکومت واخشتو خان که در ۱۰۷۸ در گذشته چنین نتیجه میشود که تجاوز حکام بختیاری به زمینهای گندوزلوها در فاصله سالهای ۱۰۷۸ و ۱۰۸۹ (بر حسب اینکه پروانچه مورد بحث در کدام يك از سالهای بین این دو تاریخ نوشته شده باشد،) اتفاق افتاده است.

● سطر دوم: آخور کلک - این اصطلاح محلی به جایی از رودخانه گفته میشود که به سبب وضع زمین ساحل، به آب انداختن کلک و قایق، در آنجا آسان و امکان پذیر می‌باشد.

● سطر سوم: آبخوار و علفخوار - به طوریکه از فحوای سند بر میآید، این دو، عوارضی بوده‌اند مربوط به استفاده از آبها (رودخانه و چشمه ها) و چراگاهها، که در این زمان میان عشایر بختیاری و همسایگان آنها متداول بوده و آنرا حکام می‌گرفته‌اند ولی از مساهیت، نحوه وصول و میزان آن آگاهی نداریم. در کتاب های دکتر لمبتن Lambton و استاد هینورسکی - Minorsky^{۴۹} هم با تمام وسعت تحقیقاتی که در آنها درباره اقسام عوارض

۴۸ - ر. ک به تذکره شوشتر تألیف سید عبدالله شوشتری ص ۶۶ و تاریخ پانصدساله خوزستان تألیف کسروی ص ۵۳ چاپ دوم.

۴۹ - مالك و ذارع تألیف لمبتن ترجمه امیری و سازمان اداری حکومت صفوی تألیف مینورسکی ترجمه محمود رجب نیا.

ومالیات های معمول درایران به کاررفته ، ازاین دو نوع ذکرى به میان نیامده است . مگر اینکه آبخوار را همان حقا به بدانیم که مالیاتی بوده و آن را بابت استفاده از آب رودخانه ویا چشمه میکرفته اند^{۵۰} و علفخوار را نیز معادل « علفه » که بسابت خوراك عمال حکومت گرفته میشد ویا « علوفه »^{۵۱} که به نام حق علیق برای مرکب مأموران حکومت ، می گرفته اند^{۵۲} ، بدانیم .

● سطره و ۷ : سرکار اوارجه فارس و عراق -

اوارجه به فتح اول وسکون چهارم دفتری بوده است که در آن اقلام عواید مالیاتی و هزینه های دولتی و میزان بدهی هر يك از مؤدیان مالیاتی را می نوشته اند^{۵۳} و در دوره صفوی به سازمان و اداره ئیکه اوارجه در آنجا ضبط و ثبت می شده « سرکار » می گفته اند^{۵۴} و باین ترتیب « سرکار اوارجه » به مفهوم اداره ثبت و ضبط ارقام و اقلام مالیاتی بوده است .

به طوریکه مینورسکی در حواشی رساله تذکرة الملوك نوشته است در دوره صفویه عمل مالیات کل ایران که زیر نظر مستوفی الممالک بوده ، در چهار سرکار اوارجه فارس ، عراق^{۵۵} ، خراسان و آذربایجان رتق و فتق و ضبط و ثبت می شده است^{۵۶} و بر مبنای این تقسیم ، می توان نتیجه گرفت که شوشتر و دزفول در تقسیمات اداری ایران دوره صفوی جزو فارس ، و

۵۰ - مالک و زارع : ص ۲۴۱

۵۱ - همان مدرک : ص ۲۰۷

۵۲ - همان مدرک : ص ۲۰۸

۵۳ - همان مدرک ص ۷۵۵ و مینورسکی : ص ۱۴۳ و ۱۴۵ و ۱۴۶

۵۴ - مینورسکی : ص ۲۱۱ و ص ۲۱۳

۵۵ - منظور عراق عجم است .

۵۶ - سالمان اداری حکومت صفوی ص ۱۴۴ - ۱۴۵

بختیاری سرجمع عراق عجم بوده است و به همین علت در فرمان مورد بحث رسیدگی به امور تیول حکام شوشتر به سرکار اوارجه فارس و وضع بختیاری به سرکار اوارجه عراق واگذار شده است .

● سطر ۷: سرکار خاصه - این اصطلاح که در دو رساله دیوانی دوره صفوی به نامهای تذکرة الملوك^{۵۷} و دستورالملوك^{۵۸} بدفعات بکار رفته به اداره حسابهای خاصه پادشاه اطلاق میشده است.^{۵۹}



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۵۷ - تألیف میرزا سمیعا که یک بار به اهتمام مینورسکی با حواشی مفصل بزبان انگلیسی و بار دیگر به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی در تهران به چاپ رسیده است .
- ۵۸ - تألیف میرزا رفیعا که توسط آقای دانش پژوه به سه ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران انتشار یافته است .
- ۵۹ - به تذکرة الملوك چاپ دکتر دبیرسیاقی ص ۲۱ در ملاحظات، و به ۲۱۳ سازمان اداری حکومت صفوی رجوع کنید .